

نقش علوم تربیتی در ادبیات کودک

دکتر عبدالعظیم کریمی

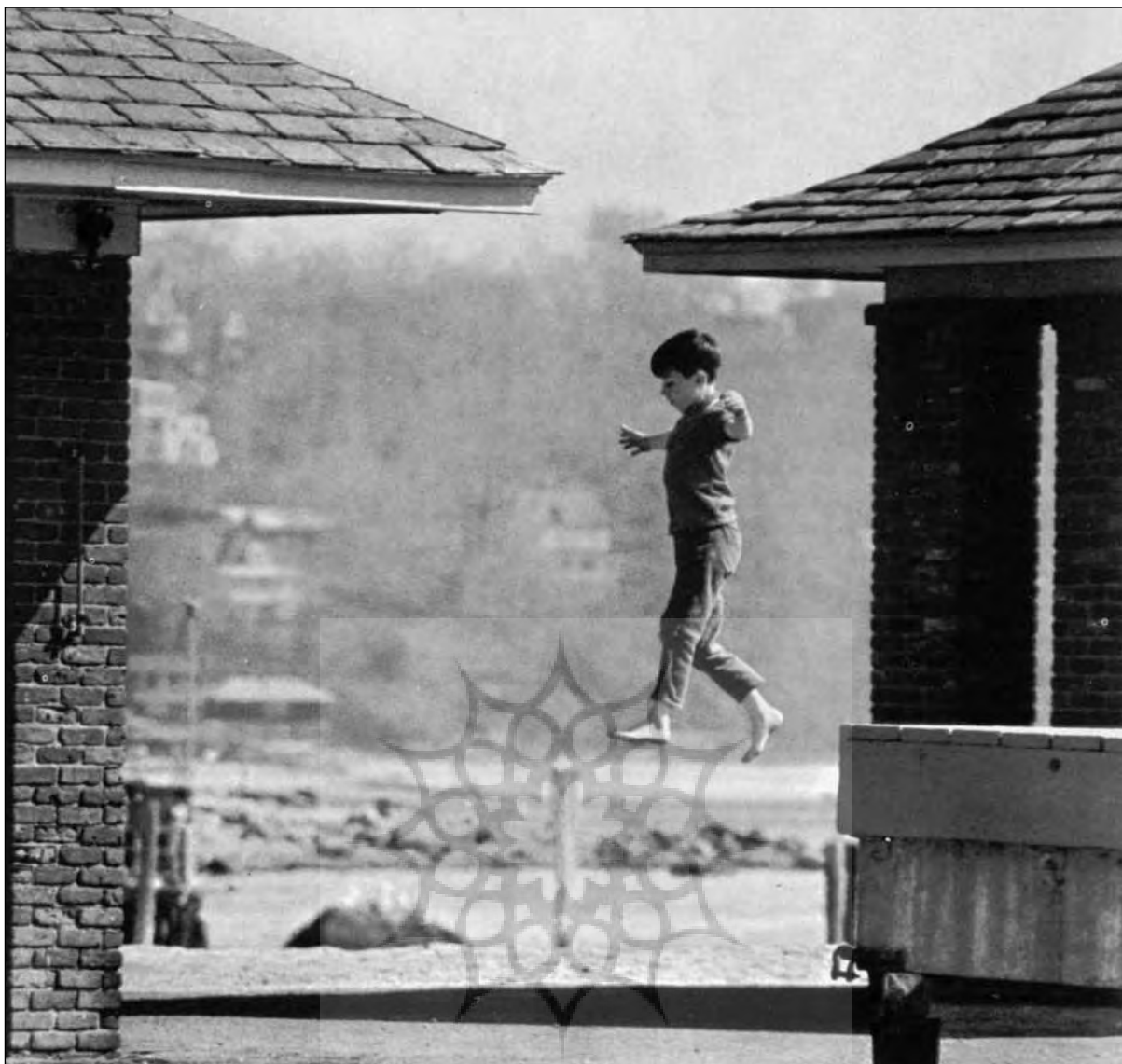
شاید بتوان گفت چنگونه رابطه میان علوم تربیتی و ادبیات کودک قابل تصور است. نخست آن که ادبیات کودک را به منزله «محتوا» و علوم تربیتی - به ویژه یافته‌های کاربردی روان‌شناسی - را به منزله «روش» و ابزار به حساب آوریم. دوم آن که ادبیات کودک را ترجمان هنری و ادبی روان‌شناسی تربیتی کودک تلقی کنیم. سوم آن که متن ادبی را به منزله زمینه یا بستری برای کشف دنیای کودک و شکل دادن افکار او، به سوی آنچه در اهداف تربیتی تعیین کرده‌ایم، در نظر بگیریم. گونه‌ای دیگر، رابطه بین ادبیات کودک و نقشی است که علوم تربیتی، به منزله یک رویکرد علمی برای تبیین چیستی، چگونگی و چرایی ادبیات کودک ایفا می‌کند. در عین حال، ادبیات کودک در ارتباطی که با علوم تربیتی برقرار می‌کند، می‌تواند از یک سو جنبه «توصیفی» داشته باشد و از سوی دیگر، از منظر «تجویزی» به آن نگریسته شود.

بنابراین، تنوع ارتباط بین علوم تربیتی و ادبیات کودک، به تنوع رشته‌های علوم تربیتی و ادبیات کودک در حیطه‌ها و ابعاد مختلف بستگی دارد و نمی‌توان برای آن حد تعریف شده‌ای قائل شد؛ مگر آن که انتظار خود از این نقش را به شکل شفاف و محدود بیان کرده باشیم. نگاهی به ادبیات ایران زمین در قلمرو افسانه‌ها و قصه‌های کهن، به خوبی وسعت و تنوع آن را نشان می‌دهد.

در واقع «گستره پهنای و ژرف ادبیات کهن ایران، سرشار از موضوع‌ها، بن مایه‌ها، شخصیت‌ها و ویژگی‌های گونه‌گونی تصویرهای ارائه شده‌ای است که هر کدام از این موارد، چنان است که کار گردآوری‌شان به مجموعه‌ای از ناسازه‌ها می‌انجامد و سبب آن را می‌توان در تفاوت دیدگاه‌ها به آن موضوع یا ویژگی واحد دانست که این تفاوت، خود برخاسته از شرایط اجتماعی، نگرش‌های مذهبی و... است.

تصویر آرایه شده از کودک در پهنه ادب پارسی - از ادبیات کهن (یا به تعبیر امروزی، کلاسیک) گرفته تا ادب شفاهی و عامه - نیز از این دگرگونی‌ها درامان نبوده است. این تصویر، از غفلت و نادانی محض گرفته تا نماد تمام عیار خرد، در تغییر است. ریشه‌یابی این دگرگونی، بی‌گمان به حیطه‌های متنوع، گسترده و پراکنده جامعه‌شناسی تاریخی، روان‌شناسی اجتماعی - تاریخی، تاریخ سیاسی، تاریخ دین و عقاید و نیز بسیاری مقوله‌های دیگر راه می‌برد.»^۱

بنابراین، جست و جوی یک رابطه مشخص بین ادبیات کودک و سایر رشته‌های علوم تربیتی و روان‌شناسی، کاری بس دشوار است. همان‌گونه که در این نقل قول نمایان است، گستره ادبیات کودک



عکس از فردریک وایز

به لحاظ زبان‌شناختی، روان‌شناختی، جامعه‌شناختی و حتی مردم‌شناختی، ما را به گزینش محدود موضوع‌های خاصی وا می‌دارد که یکی از آن‌ها نقش یافته‌های پژوهشی علوم تربیتی و نسبت آن با ادبیات کودک است. در این‌جا نقش علوم تربیتی و روان‌شناسی در ادبیات کودک را می‌توان از دو منظر مورد بحث قرار داد. اول از موضع یافته‌های «بنیادی» و «محض» در این رشته که ناظر بر تبیین قوانین، مراحل و ویژگی‌های رشد کودک است و هدف از آن، شناخت آن‌چه هست و توصیف و رویدادهای طبیعی جریان رشد کودک را دربر می‌گیرد. از این نظر، باید دید که ادبیات کودک تا چه اندازه مراحل رشد کودک در ابعاد مختلف ذهنی، عاطفی، اخلاقی، اجتماعی و... را مطمح نظر دارد و نویسندگان و پدیدآورندگان آثار ادبی کودک، تا چه اندازه ملاحظات روان‌شناختی و یافته‌های پژوهشی در این حوزه را در هنگام پدیدآوری آثار خود مورد توجه قرار می‌دهند؟

دوم از موضع یافته‌های «کاربردی» و علوم تربیتی و روان‌شناسی که ناظر بر «تجویز» «بایدها» و «نبایدها» در جریان رشد کودک است که غالباً به چگونگی تحقق اهداف تربیتی برخاسته از یافته‌های بنیادی علوم تربیتی و روان‌شناسی می‌پردازد. به بیان دیگر، نویسندگان و پدیدآورندگان آثار ادبی کودکان و نوجوانان، اگر بخواهند در قلمرو روان‌شناسی تحولی قرار بگیرند و کودک را با توجه به این یافته‌ها مطالعه کنند، ناگزیر باید از یک سو، به اصول روان‌شناسی رشد - در حد تبیین و توصیف یا آن‌چه در طبیعت کودک در تعامل با محیط و فرهنگ رخ می‌دهد - توجه کنند و از سوی دیگر، باید توصیه‌های کاربردی روان‌شناسان و مربیان کودک را در زمینه چگونگی انتقال پیام‌ها متناسب با سطح

درک و ظرفیت او، مد نظر قرار دهند.

فرض کنید نویسنده‌ای قصد دارد داستانی برای کودکان بنویسد که در آن، مفاهیمی چون «خدا»، «عدالت»، «مرگ»، «صداقت»، «خیانت»، «دزدی» و «فداکاری» به عنوان عناصر اصلی داستان مطرح است. افزون بر آن، مسائلی چون توالی زمان و ارتباط طولی و عرضی حوادث با یکدیگر یا رابطه علت و معلولی وقایع نیز باید در شکل‌گیری داستان ارایه شود. حال، سؤال این است که این داستان برای چه سنی، با چه فرهنگ و نگرشی و با چه پیشینه و تجربه‌ای خلق می‌شود؟ در واقع کودکان در سنین مختلف، درک متفاوتی از مفاهیم فوق دارند و چه بسا در مرحله‌ای از تحول ذهنی، قدرت درک توالی زمان را در شکل‌گیری حوادث نداشته باشند. براساس یافته‌های روان‌شناسی، کودکان غالباً به دلیل قرار گرفتن در مرحله «خود میان‌بینی»^۲ (Egocentrism) یا «خودمداری»، فاقد قدرت تمایزگذاری میان زمان گذشته و آینده هستند. آن‌ها غالباً در زمان «حال» زندگی می‌کنند. درک مفهوم زمان تا قبل از ۹ سالگی کامل نمی‌شود؛ لذا چنانچه نویسنده‌ای در طرح حوادث متوالی داستان، این مسئله را در نظر نگیرد، نمی‌تواند ارتباط واقعی با دنیای کودکان داشته باشد.

از سوی دیگر، کودکان به سبب خود میان‌بینی، همه اشیاء و پدیده‌های اطراف را براساس دو ویژگی «جان‌پنداری» (Animism)، «ساخته‌پنداری» (Artificialism) می‌نگرند.

بنابراین، نویسنده ادبیات کودک در چینش و پردازش عناصر شعری یا داستانی، خود را تابع ظرفیت و چگونگی درک آن‌ها از جهان اطراف می‌داند. افزون بر ملحوظ داشتن مراحل و قوانین جریان رشد، می‌توان به اهداف تربیتی و چگونگی انتقال پیام‌های اخلاقی در ادبیات کودک اشاره کرد که کار بست یافته‌های علوم تربیتی را در این قلمرو آشکار می‌سازد.

تا این‌جا نقش علوم تربیتی و روان‌شناسی را از منظر بنیادی و یافته‌های محض علمی بیان کردیم، اما نقش عینی‌تر و شاید مفیدتر آن، جنبه کاربردی این رشته‌ها در حوزه ادبیات کودک و نوجوان است. در واقع، سؤالی که این‌جا مطرح می‌شود، این است که کدام داستان از نظر جنبه‌های روان‌شناسی رشد (بنیادی) و اصول روان‌شناسی تربیتی (کاربردی)، برای کودکان سازنده است و موجب خلاقیت آن‌ها می‌شود و کدام دسته از داستان‌ها آسیب‌زا و تخریبی‌اند؟

کدام دسته از داستان‌ها دنیای کودک را از مدار «خودمیان‌بینی» به «میان‌واگرایی» ارتقا می‌بخشند و کدام داستان‌ها او را در همان مرحله تثبیت می‌کنند؟

سؤال قابل طرح دیگر؛ این است که میانی روان‌شناختی طرح سوژه‌های داستانی و خلق آثار هنری و ادبی برای کودکان چیست؟ آیا ذهن کودک باید تابع آموزه‌های بزرگسالان باشد و یا آموزه‌های بزرگسالان، به تبع قابلیت‌ها و نیازهای کودکان ارایه شود؟

آیا کودک آدمی، همان است که «هست» یا همان است که «می‌تواند» بشود و یا همان است که «باید» بشود؟ و در ارایه مفاهیم آموزشی و تربیتی برای کودکان، کدام یک این راهبردها مد نظر نویسندگان قرار می‌گیرد؟ به عبارت دیگر، آیا هدف ادبیات کودک، توسعه ذهن کودک است یا پر کردن ذهن او؟ جهت دادن ذهن کودک است یا تحریک کردن آن؟

یکی از دلایل انتخاب داستان‌های تخیلی، در قالب قصه‌های جن و پری و افسانه شاه پریان که در همه فرهنگ‌ها و جوامع در اشکال مختلف وجود دارد، از ماهیت توسعه بخشی ذهن کودکان در این داستان‌ها حکایت می‌کند.

نکته جالب و قابل تأملی که در ابتدا و انتهای داستان‌های سنتی و کهن وجود دارد، این است که اغلب آن‌ها با جملات و گزاره‌های پارادوکسیکال یا متناقض نما «آغاز» و «پایان» می‌یابد. به عنوان مثال، در ابتدای اغلب داستان‌های کودکان آمده است:

یکی بود یکی نبود غیر از خدا هیچ کس نبود!

این عبارت آشنا در سرآغاز هر داستانی برای کودکان، در همان وهله نخست، ذهن او را با چالش جدیدی مواجه می‌سازد و او را از فضای موجود و قالب‌ها و عادت‌های اندیشیدن یک نواخت، به سوی اندیشیدن از نوعی دیگر رهنمون می‌شود. در واقع این عبارت در نخستین نگاه، شالوده‌شکنی را در تفکر کودک به ارمان می‌آورد تا او را به فضایی واگرا و برهم زنده قواعد موجود سوق دهد.

در پایان هر داستان نیز می‌خوانیم:

**گستره ادبیات کودک
به لحاظ زبان‌شناختی،
روان‌شناختی،
جامعه‌شناختی و حتی
مردم‌شناختی،
ما را به گزینش
محدود موضوع‌های
خاصی وا می‌دارد
که یکی از آن‌ها
نقش یافته‌های
پژوهشی
علوم تربیتی و
نسبت آن با
ادبیات کودک است**

**درک مفهوم زمان
تا قبل از ۹ سالگی
کامل نمی‌شود؛
لذا چنانچه نویسنده‌ای
در طرح حوادث
متوالی داستان،
این مسئله را
در نظر نگیرد،
نمی‌تواند ارتباط واقعی
با دنیای کودکان
داشته باشد**

قصه ما به سر رسید
کلاغه به خونه اش نرسید
بالا رفتیم ماست بود
پایین اومدیم دوغ بود
قصه ما «دروغ» بود!

چرا قصه ما دروغ بود؟ مگر قرار است که با کودکان دروغ‌گویی را تبلیغ کنیم؟ چرا این جمله به ظاهر غیراخلاقی و غیرارزشی بیان می‌شود؟ آیا قصد ما از داستان، به اصطلاح امروزی «سرکار گذاشتن» کودک بوده است؟ اگر دروغ بوده، چرا کودک را به چیزی که واقعیت نداشته است، سرگرم کرده‌ایم؟ نه جان کلام این جاست که کودک را اسیر آن چه گفتیم و ساختیم و بافتیم، نکنیم. چرا نباید کودک، آن چه را برای او نقل کردیم، باور کند؟ زیرا ذهن کودک در عین گذر از ماجراهای داستانی، نباید اسیر این ماجراها شود؛ ضمن عبور از این خیال‌پردازی‌ها، نباید ذهن خود را در بند آن کند، ضمن شنیدن این حوادث و وقایع، نباید دنیای خویش را محدود به آن سازد. بنابراین، به نظر می‌رسد خلق کنندگان و گویندگان این گونه قصه‌ها، در قدیم آگاهانه یا ناآگاهانه به بهترین وجهی نکته‌های روان‌شناختی و تربیتی را مد نظر داشته‌اند. پدیدآورندگان قصه‌های تخیلی و اسطوره‌ای، به طور شهودی و غریزی عمیق‌ترین و ظریف‌ترین نکته‌های تربیتی را در گزاره‌های آغازین و فرجامین قصه گنجانیده‌اند. این موضوع فقط محدود به ادبیات کهن ایران نیست، بلکه در سایر فرهنگ‌ها و جوامع نیز همین عبارات و ساختارهای قصه‌ای و افسانه‌ای وجود دارد که به زبان‌ها و اشکال متفاوت بیان شده است.

تحلیل ساختاری و محتوایی افسانه‌ها و آثار کلاسیک ادبیات کودک از منظر علوم تربیتی و روان‌شناسی، در قرن اخیر جایگاه ویژه‌ای یافته است. برجسته‌ترین این تحلیل‌ها، متأثر از یافته‌های روان‌تحلیل‌گرانی چون زیگموند فروید، کارل گوستاو یونگ و شناخت‌گرایانی نظیر ژان پیاژه است که موجب شده بافت و ساخت قصه‌ها در ارتباط با مخاطبان آن، از نو مورد بازنگری و بازخوانی قرار گیرد.

در ردیابی آثار تحلیلی ادبیات کودک، می‌توان به آثار ویلیام بلیک شاعر، پرده‌نگار و متفکر انگلیسی در قرن هجدهم و یافته‌های پژوهشگران برجسته معاصر نظیر «بتلهایم» و «پراپ» اشاره کرد که در تحلیل ریخت‌شناسی قصه‌های پریان، از زاویه‌های متفاوت اما با همان ساختار روان‌کاوانه، به تحلیل عناصر قصه پرداخته‌اند.

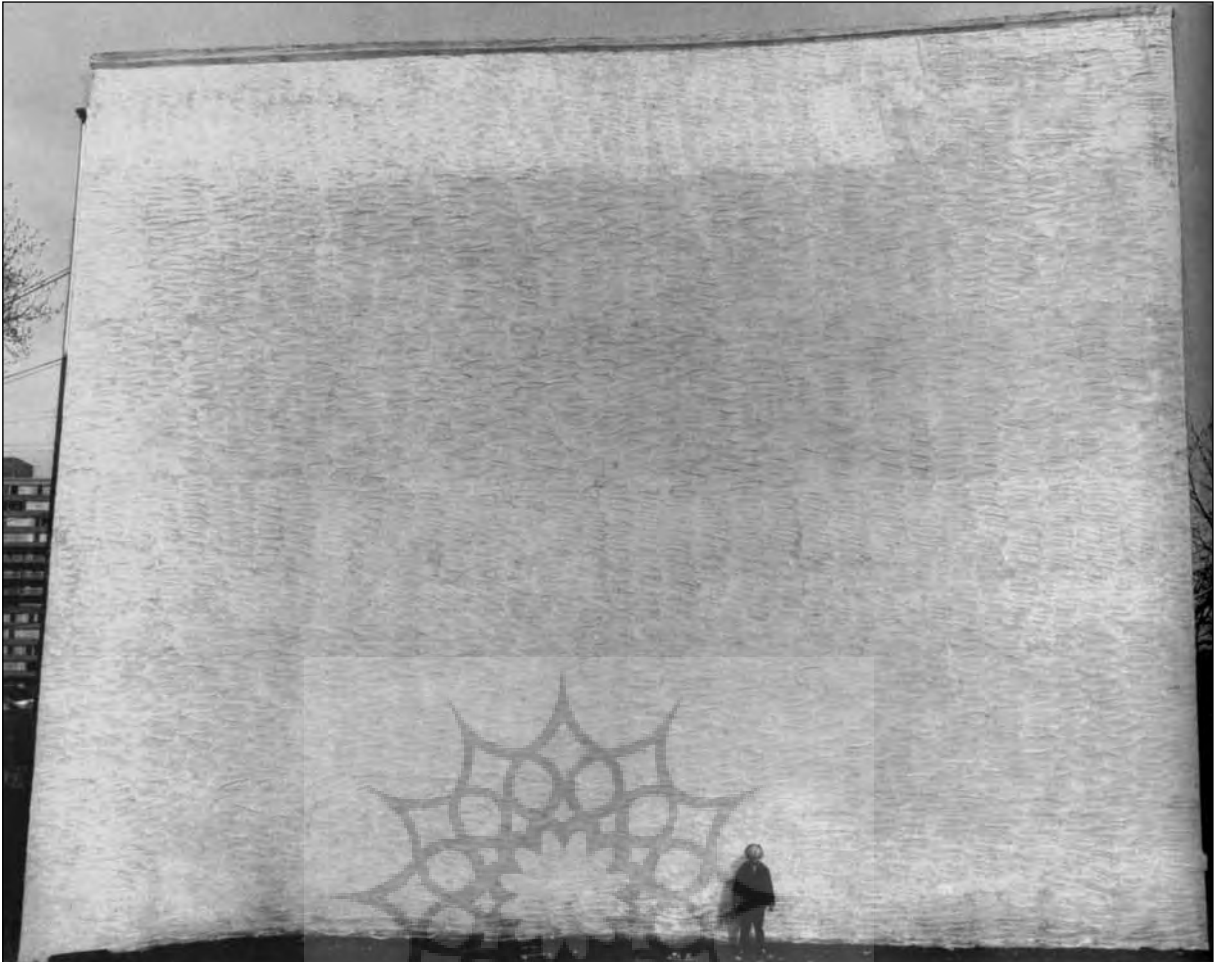
تحقیقات «ولادیمیر پراپ» درباره افسانه‌های جن و پری و قصه‌های تخیلی و اسطوره‌ای، نتایج جالب توجهی را پیش روی صاحب‌نظران علوم تربیتی و نویسندگان ادبیات کودک و نوجوان قرار داده است. مطالعه یافته‌های پژوهشی پراپ، از جنبه‌های مختلف روان‌شناختی و زبان‌شناختی و علوم تربیتی قابل تأمل است. او نشان داده است که در همه جوامع، به رغم تفاوت‌های فرهنگی، ساختمان واحدی بر این قصه‌ها حاکم است که به شیوه‌های مختلف ظاهر می‌شوند. مهم‌ترین نکته‌ای که تحقیقات پراپ نشان داده، این است که «قصه‌های پریان» با وجود آن همه تنوع، دارای ساختمان دقیق و واحدی هستند؛ یعنی خلاف ظاهرشان که آن همه ماجراهای عجیب و غریب و اتفاقات شگفت‌انگیز دارند، همه تابع نظم حساب شده و سامان یافته‌اند. اکنون می‌توانیم بررسی کنیم که آیا ذهن کودک هم، این گونه منظم و حساب شده و سامان یافته کار می‌کند؟ یا برعکس، آشفتگی و نامنظم است؟

عنوان شاخه‌ای از علوم تربیتی تلقی می‌شود نیز به آزادی خود پشت پا زده است.^۳ پس، چگونه می‌توان بی‌آن که استقلال ادبیات کودک مخدوش گردد، رابطه علوم تربیتی و یافته‌های روان‌شناختی کودک را با ادبیات کودک، به شکل فعال برقرار کرد؟ به نظر می‌رسد که پیوند میان این دو مقوله، با آگاهی طرفین از ویژگی‌ها، مقتضیات و الزامات ادبیات کودک و علوم تربیتی برقرار می‌شود.

پس در مجموع، می‌توان نقش علوم تربیتی و روان‌شناسی کودک را در ادبیات کودک، با توجه به آن چه در این نوشتار مطرح شد، به شرح ذیل بیان کرد.

**مبانی روان‌شناختی
طرح سوژه‌های
داستانی و خلق
آثار هنری و ادبی
برای کودکان چیست؟
آیا ذهن کودک
باید تابع
آموزه‌های بزرگسالان
باشد و یا آموزه‌های
بزرگسالان،
به تبع قابلیت‌ها
و نیازهای کودکان
ارایه شود؟**

**پدیدآورندگان
قصه‌های تخیلی
و اسطوره‌ای،
به طور شهودی
و غریزی
عمیق‌ترین و
ظریف‌ترین نکته‌های
تربیتی را
در گزاره‌های
آغازین و فرجامین
قصه گنجانیده‌اند**



عکس از آرتور ترس

۱- علوم تربیتی و روان‌شناسی، به ادبیات کودک کمک می‌کند تا نویسندگان و پدیدآورندگان آثار کودک، در ابعاد مختلف (قصه‌نویسی، تصویرسازی، شعر، هنرهای تجسمی و...) جهان طبیعی کودکان و ویژگی‌های تحول ذهنی، عاطفی، اجتماعی، اخلاقی را مد نظر داشته باشند.

۲- علوم تربیتی و روان‌شناسی، می‌تواند در کیفیت پردازش حوادث قصه‌ها و عناصر به کار رفته در آفرینش‌های ادبی، نقش تصحیح‌کننده و تعدیل‌کننده‌ای در چارچوب فرآیندهای رشد کودک ایفا کند.

۳- برقراری رابطه فعال و تبادل تجربه و نظر میان صاحب‌نظران علوم تربیتی و پدیدآورندگان ادبیات کودک، می‌تواند گستره و ژرفای این دو حوزه را افزایش دهد.

۴- آسیب‌شناسی ادبیات کودک و نوجوان و تحلیل آثار منفی و مخرب، پاره‌ای از آثار ادبی که به شکل ناخواسته و ناهشیار وارد ادبیات کودکان شده است، می‌تواند از منظر یافته‌های روانشناسی و علوم تربیتی، مورد نقد و بررسی قرار گیرد.

پی‌نوشت:

۱- به نقل از مقاله: «نمونه‌هایی از تصویر کودک در ادبیات ایران»، عسگر بهرامی، تأملی در هنر و سینمای کودک و نوجوان، انتشارات فارابی، ص ۴۱، سال ۱۳۷۷.

۲- Egocentrism بنا بر تعریف پیاژه، خود میان‌بینی حالت روانی به هنجاری است که در آن، تمایزی بین واقعیت خصوصی و واقعیت عینی مشاهده نمی‌شود و فاعل شناسایی نمی‌تواند خود را از موضوع شناسایی تفکیک کند و در نتیجه، منشأ دریافت وی از جهان و موضوع شناسایی، شخصیت و ویژگی‌های خود اوست. (به نقل از خسرونژاد، ص ۲۰۷، ۱۳۸۲)

۳- به نقل از کتاب «معصومیت و تجربه»، درآمدی بر فلسفه ادبیات کودک، نوشته مرتضی خسرونژاد، ص

۳۸، سال ۱۳۸۲